

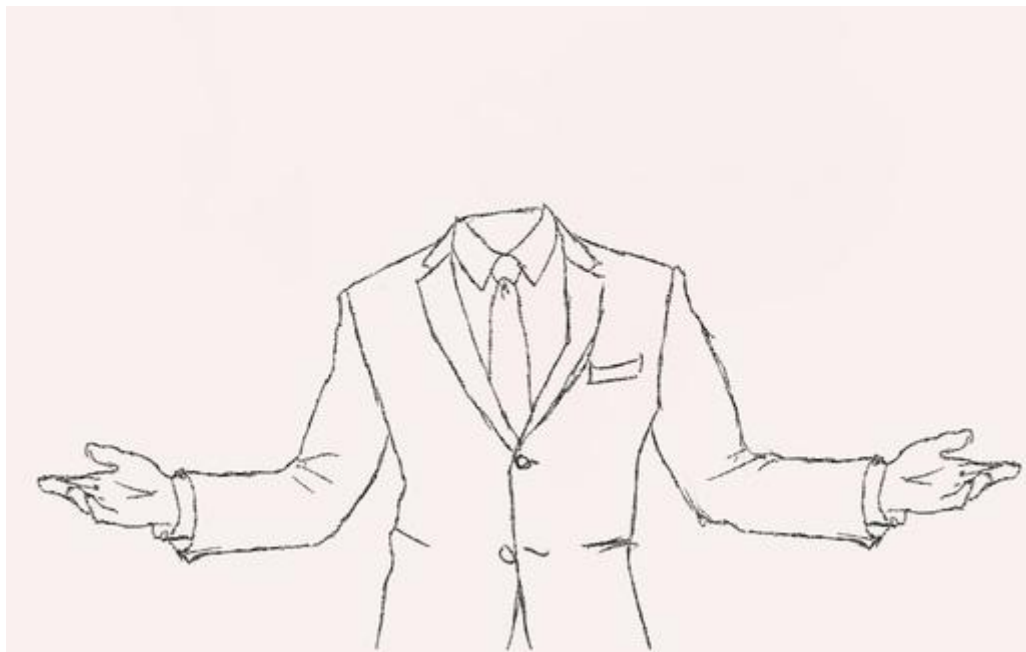
نویسنده: ریچارد موسیر (Richard Moser).

منبع و تاریخ نشر: کونترپانچ «11-01-2019».

برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل».

نیولیبرالیسم: بنیادگرایی بازار آزاد یا قدرت شرکتی؟

**Neoliberalism : free market fundamentalism or
corporate power ?**



طراحی توسط نا تا نیل سنت کریل

من از برای مدت زمان طولانی در مورد نیولیبرالیسم چیزی شنیده بودم ولی هرگز آنچه که اکنون از آن شنا سایی حاصل کرده ام قبلاً در مورد آن احساس و درک همه جانبه ندا شتم و چنین به نظر میرسد که داستان ما در مورد نیولیبرالیسم به عنوان همان نیولیبرالیسم در خود متناقض و متضاد را روایت می کردیم . اکنون دو جریان به ارتباط نقد از نیولیبرالیسم ، تحلیل های متفاوتی از اقتصاد فعلی را ارائه می دهند و راهبردهای مختلفی برای مقابله با استثمارناخالص، نابرابری ثروت ، تخریب محیط

زیست « اقلیم» و حکومت د یکتا توری نظم نوین مدرن را ارائه می دهند .
این جریانات مختلف فقط از جماعات ویا از مکاتب نظری مختلفی نیستند که به نمایندگی از متفکران متباعد (انشعاب پذیر) در مورد موضوع قابل بحث اظهار نظر میکنند بلکه آنها در عوض در نقد از نیولیبرالیسم وجود تناقض آنرا بویژه اکثر نویسندگان چیره دست و با نفوذ به نشانی میگیرند ، این تفسیرهای مختلف از نیولیبرالیسم اغلباً نتیجه تمرکز به موضوع قابل بحث است شما به د کترین نیولیبرالی و روشنفکران و به بازار آزاد نیولیبرالی که به جلو می آید نگاه کنید و همچنان به تاریخ و عملکرد بزرگترین شرکتها و بازیگران قدرتمند سیاسی نیز نگاه کنید که میخواهند قدرت شرکت را در مرکز توجه قرار دهند .

مؤثرترین تحولات فکری "بنیادگرایی بازار آزاد" (FMF) در مرکز تحلیل بحران نیولیبرالیسم است. این اصطلاح به وسیله برنده جایزه نوبل و اقتصاد دان پیشین بانک جهانی یعنی « Jeffrey Stiglitz » ساخته شد. حامیان بنیادگرایی بازار آزاد « FMF » معمولاً چگونه نیولیبرالیسم را به عنوان پدیده پیشرفته این همه محافظه کاران یکسان درک می کنند. در این دیدگاه، یک بازار آزاد مجرمان غیر متمرکز است و اغلب فرمول مذکور شامل عدم تنظیم، ریاضت، خصوصی سازی، کاهش مالیات - ابزار مورد استفاده برای تضعیف و خرابی عمومی است.

دیوید هاروی، تاریخچه مختصر نیولیبرالیسم را ، که شاید هم تنها تاثیرگذارترین کتاب اوست این نویسنده کتاب اش را با فصل از بازار آزاد آغاز میکند. هاروی آن را اینگونه توضیح می کند:

« و این یا نیولیبرالیسم است با این د کترین ... که من در اینجا در درجه اول به ارتباط نیولیبرالیسم متمرکز می شوم نیولیبرالیسم یک تئوری از شیوه های اقتصادی سیاسی است که پیشنهاد می کند و آن اینکه بهترین رفاه بشری را با آزاد کردن آزادی های فردی و مهارت های فردی در یک چارچوب نهادی که دارای حقوق مالکیت قوی، بازارهای آزاد و تجارت آزاد است، باید بهبود بخشد. نقش دولت این است ... که یک چارچوب نهادی مناسب را برای چنین شیوه های ایجاد کند.» [1]

نه اشاره به شرکت مدرن و عظیم فقط کسانی از افراد و موسسات قرن نوزدهم که شخصیت سهام بنیادگرایی بازار آزاد « FMF » بودند. اما برای اینکه منصفانه باشد، هاروی به "پارادوکس" حرکت می کند: "نیولیبرالیسم یک پروژه سیاسی است که نیاز به قدرت دولتی دارد.

این باعث می شود که پارادوکس (ضدونقیض) مداخلات شدید دولت و حکومت توسط نخبگان و "کارشناسان" در یک جهان که دولت قرار است مداخله نکنند، ایجاد می شود. [2].

این ایده که "بازار آزاد" یک توصیف دقیق از واقعیت است یا پایه خوبی برای استراتژی دارد، ناپدید است. آنچه که در آغازین خواننده شده است کمتر تاثیر گذار از نقد بر نئولیبرال بوده است، که این همانا به دست آوردن زمینه یا اساس است اقتصاد بازار و دولت با گذشت زمان تغییر کرد و آن هم به چیزی کاملاً متفاوت - چیزی که ما ممکن است آنرا بنام قدرت شرکت «Corporate Power» یاد کنیم و این یک گریز یا فرار از با زگشت بنیادگرایی بازار آزاد لیبرال قرن نوزدهم است.

در عوض، ما با یک شکل جدید از نظم سرمایه داری مواجه هستیم: یعنی ادغام بزرگترین شرکتها و دولت. قدرت شرکتها از طریق خالی کردن نفوذ نهادهای نظارتی که از مردم نمایندگی میکنند بر ملتها غلبه می کند و آن به این مفهوم که به نهادهای نظارتی که از مردم نمایندگی می کنند، به آنها دها فرمان می دهند. تصمیمات اقتصادی در پشت درهای بسته شده در وزارت مالیه یا در بانک فدرال که در انجا بانکداران حکومت می کنند و شهروندان عادی به جرات در آنجا نمی روند گرفته میشود و همان قدرت در سطح جهانی از طریق نهادهای بین المللی و سازمان های نظارتی که حتی تظاهرشده ای از دموکراسی در آن موسسات دیده نمیشود مانند سازمان تجارت جهانی «WTO»، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی عمل می کند. قدرت شرکتها به طرف فاشیسم با از بین بردن دموکراسی و تحمیل ریاضت اقتصادی - شرایطی است که تقاضای تجدید نظر فاشیسم را فراهم می کند.

مؤسسات ملی و جهانی که برای ایجاد نظم نئولیبرالی بسیار ضروری بوده است، شواهد غنی را ارائه می دهند که دیگر نمی توانیم بگوییم که دولتها و شرکتها به این روند پایان میدهند و یا شروع می کنند.

دکترین تکاند هند و یا شوک آورتوسط **ناعیومی کلین** (Naomi Klein) بسیار تاثیر گذار میتواند باقی بماند، او با گرفتن تماس نزدیک بر روی هر دو بخش از آن انتقاد مینماید و او یعنی این نویسنده از نزدیک در اشاره به مجتمع نظمی صنعتی و جنگ طلب، چنین استدلال میکند که قدرت شرکتها جایگزین وظایف اصلی دولت شده است. «داستانهای او درباره فساد و در در و در و از ههای چرخشی یک تصور اشتباه را به نمایش می گذارد. که آن تصور حاکی از آن است که بین دولت و مجتمع که تا هنوز یک خط مشخص وجود داشت در حقیقت این خط اکنون از بین رفته است. نوآوری سالهای **بوش** نه به این معنی است که سیاستمداران به سرعت از یک جهان به سوی دیگر

حرکت می‌کنند، بلکه مطلب عمده این است که به چه تعداد از آنها حقاً همزمان به اشغال جهان می‌اندیشند ... یعنی آنها یک مأمور اجرای نهایی مأموریت شرکتی هستند: ادغام کامل نخبگان سیاسی و شرکت‌های بزرگ در زیرنام امنیت، با دولت نقش مقام رئیس اجتماع اصناف کسب و کار و همچنین بزرگترین منبع برای فرصت‌های کسب و کار ... است» [3]

دقیقاً. اما بنیادگرایی بازار آزاد «FMF» و «ادغام کامل نخبگان سیاسی و شرکتی» به طور کامل با یکدیگر اختلاف دارند. یکی دیگر از نویسندگان به طور گسترده‌ای این موضوع را چنین بیان می‌کند:

در اینجا یک افسون عمیق یا یک وارونگویی وجود دارد: آن اینکه اگر فرض شود که نیولیبرالیسم از راه بیرون به قدرت دولتی آورده شود پس در آن صورت نیاز شد به دخالت دولت است «**جورج مونبیوت**».

اگر ایده‌های متقاعدکننده بنیادگرایی بازار آزاد «FMF» و قدرت شرکت‌ها به شدت آکادمیک بود، این موضوع بسیار مهم نیست، اما، ما یک استراتژی موفق برای مقابله با قدرت شرکت بدون اطلاع از شرایط واقعی ما نمی‌خواهیم توانست که آنرا ایجاد کرد. در حالی که بنیادگرایی بازار آزاد «FMF» در پیچه وضعیت فعلی اقتصاد ما را مسدود می‌کند، قدرت شرکت‌ها به ما کمک می‌کند تا از طریق واقعیت به ظاهر وحشیانه‌ای که بازار آزاد به اصطلاح به مداخلات و به حمایت‌های منظم دولت متکی است، کمک کند.

ما فقط در مورد برخورد با اسطوره‌های مدرن با وارونگویی یا پارادوکس برخورد می‌کنیم. که اسطوره‌ها را تحمل کرد، زیرا داستان‌های آنها تناقضاتی را حل می‌کنند که منطق، دین و واقعیت‌ها نمی‌توانند به حل آن پردازند.

اجازه ندهید که تکرار تبلیغات کارفرمایان صورت گیرد.

تاکید بر بنیادگرایی بازار آزاد «FMF» ناخواسته به رونق افسانه اسطوره‌ای بازارهای آزاد منجر شده است. آدام اسمیت، اولین فیلسوف بازارها، مجبوراً با استفاده از یک دست نامرئی غیرقابل توضیح مجبور شد تا استدلال کند که سرمایه‌داری برای همه خوب است این ایمان و یا باور در تصویر نیولیبرالی بازارهای جهانی به عنوان نیروهای همه‌جانبه و غیرقابل شناختی که به شیوه‌های اسرارآمیز کار می‌کنند، زنده است. اگر اینطور به نظر رسد که خدا سرمایه‌داری است - به باور آنها همانطور هم است.

اما ما باید با این واقعیت برسیم که طبیعت افسانه‌ای و عرفانی بازار آزاد چرا دقیقاً اینطور است که چنین تصویری در تخیل مردم و خودمان چنگ زده است. اگر ما معتقد باشیم که بازار آزاد در واقع وجود دارد، تا جاییکه حتی انتقادات ما ارائه می‌دهد که قدرت بازار آزاد همسان قدرت خدا است. هنگامی که ما می‌گوییم "بازار آزاد"، آن را مانند یک طلسم فراخوانی نظیر یک جهان بینی کامل در ذهن تداعی می‌کنیم.

به عنوان مثال، انتقادات از بازار آزاد اغلباً ادعای نئولیبرالی را درونی می‌کند که این شکل طبیعی مبادله و تولید انسان است. بر اساس این دیدگاه، بازار آزاد به طور مستقل در جایی "وجود دارد" در طبیعت بشر یا در جامعه وجود دارد. عدم وجود مقررات بازار آزاد اجازه می‌دهد که بازار آزاد به نتیجه منطقی یا طبیعی خود برسد، حتی اگر آن را در معرض اضطراب و بحران قرار دهد. بنابراین نقش دولت نظارتی در این استدلال، کنترل آزادی طبیعی و رانندگی یا راندن و حرکت از بازیگران بازار است.

اما قدرت شرکتی ایدئولوژی خود را با نیروی و اغلباً با خشونت تحمیل می‌کند. این افراد را با در نظر داشت توجه به قانون بکار می‌افتند بدون هیچ نتیجه‌ای به غارت منابع و مسموم کردن یا خت کردن آب می‌پردازند. این آزادی نیست این تسلط و برتری است که ما را در راه ویرانی زیست محیطی، الیگارش‌ی شاید حتی فاشیسم قرار می‌دهد. اگر آزادی شما استثمار من است پس شما ارباب من هستید، و من برده شما هستم، اما هیچ یک از ما آزاد نیستیم. چونکه قدرت شرکتی مخالف آزادی است.

ایدئولوژی بازار آزاد همیشه اقتدار، و قدرت و مسئولیت پشت پرده‌ای از آزادی فردی و اقدامات ناشناس را پنهان کرده است. اگر بازار آزاد نتیجه میلیون‌ها واکنش بین افراد آزاد باشد، هیچ کس واقعاً مسئول نیست، خوب پس اشتباه به آن در چه است؟ البته اشتباه به مقدار زیاد، و آن با شروع این واقعیت که این ایده‌ی آرمانی به هیچ وجه شکل غالب سرمایه‌داری در زمان ما را توصیف نمی‌کند - اگر تا کنون وجود داشته باشد.

و اگر ما معتقدیم که بازار آزاد وجود دارد پس چگونه ما باید با اعتقادات گسترده به اخلاق بازار آزاد برخورد کنیم؟ چونکه میلیون‌ها انسان تا هنوز هم معتقدند که اقتصاد باید اخلاقی باشد، زیرا که آن خود سزاوار کارکردن درست و شفاف است یعنی که صعود خوب، و سقوط ضعیف. کار اخلاقی پروتستان‌ها همچنان قدرتمندترین باور روحانی است که سرمایه‌داری را متمرکز می‌کند. اگر ما بازار را به عنوان پایه واقعی اقتصاد پذیرفته باشیم، پس چگونه می‌توانیم که با این ایده مخالف باشیم از آنکه به کار سخت در واقع به درستی پا داشت داده می‌شود؟

جای تعجب نیست که میلیون ها کارگر آمریکایی نقد نئولیبرالی را درک نمی کنند یا نمی توانند آن را ببینند و یابرشویه ای نیولیبرالیسم انتقاد نمایند: یعنی چه کسی واقعاً می تواند با طبیعت - یا جامعه، یا آزادی یا اخلاق مخالف باشد؟ اما بر خلاف در "بازار آزاد" که افراد اغلباً روزمره با کارآفرینان کوچک و مغازه داران مادی و با دوکانداران در ارتباط هستند، میلیون ها نفری اند که می توانند با «قدرت شرکت ها» مخالفت کنند.

با تغییر به ایده قدرت شرکت می توان ادعا کرد که این تغییر با تجارب روزمره طبقه کارگر مطابقت دارد: کار در مورد آزادی نیست، بلکه اجبار و تهدید است؛ اقتصاد بر اساس شایستگی نیست، بلکه به نفع قدرتمندان است. درک مشترک این است که اقتصاد جعلی است، یعنی که از دیدگاه های ارائه شده و از اعتقاد به پیشرفت های اکثریت فراتر رفته است و آن اینکه مردم پیشرو هستند یا پیشروی کرده اند پس بیایید که عقب نشینی کنیم.

هیچ بازار در قالب خالص یا طبیعی وجود ندارد. در عوض نیروهای بازار و قدرت سیاسی برای ایجاد اقتصاد در تعامل هستند، به عبارت دیگر ما یک اقتصاد سیاسی داریم. شرکت ها به بازیگران سیاسی و یا به نقش آفرینان سیاسی متولد شده اند. و قدرت شرکتی، نه بازار آزاد است، بلکه تنها شکل سرمایه داری است که ارزش یا سزای سرنگونی دارد.

موضوع تاریخ چیست؟

استهزایا پارادوکس (بیان مغایر) در قلب نقد بنیادگرایی بازار آزاد «FMF» واقعاً زمان و یا موعد پرداخت به شکستن تاریخ است. وقتی جوامع به این مرحله از به پایان رسیدن اش دست پیدامی کند، زبان مورد استفاده برای توصیف واقعیت های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خود، هیچ ارتباطی با این واقعیت ندارد و یا ارتباط نمیگیرد... زبان سرمایه داری بازار آزاد چیزی است که دانشجویان تجاری و عمومی را خوراک می دهد یا که غذای آنها را فراهم مینماید اما این ایدئولوژی است که کاملاً مشابهاً آن واقعیت نیست... در یک بازار آزاد تمام شرکتها بی مانند گلد من ساکس که سلی محکم سقوط و ورشکستگی را بر رخ خود میخورد میرسد، اما، ما در بازار آزاد به اصطلاح زندگی نمی کنیم

پس بازار آزاد بکجا میرود؟ شرکت مدرن بخودی خود به شکست ناکارآمدی بسیاری از سرمایه داری بازار آزاد قرن نوزدهم برمی گردد؛ آن را با هماهنگی، و به همکاری اقتصادی در مقیاس "رقابت برنده" یا رقابت شدید بیرحمانه جایگزین میکند تا که بتواند بنگاه های کوچکتر یا شرکت های کوچک را نابود کند یا آنها را تبدیل به انحصار کند. رقابت در طول زمان به قدرت انحصاری تبدیل میشود. کارآفرینان

فردی توسط قدرت عظیم ثروت متمرکز میشوند. با زار آزاد با یک مخلوط عمومی / خصوصی جا یگزین می‌گردد که هر دو یعنی سیاست عمومی و سیگنال های بازار بخاطر ترویج فعالیت های اقتصادی تنظیم می‌گردد. [4]

این گذار تاریخی طولانی از بازارهای آزاد در جهت ویا به سمت قدرت شرکتی، شواهد واضح را از جمله شواهد به جا گذاشته است که تعجب آورهم نیست چونکه آن شواهد بخودی خود آشکار نیست. پس چطور می‌توانیم شرکتی کردن جنگ و نظامیگری و میلیاردها دالر یارانه مستقیم و غیرمستقیم به شرکت ها را تفسیر کنیم؟ دولت در مدد رسانی به سرماگذاران احمق در ارتباط به بانک های خانه سازی و مسکن، تضمین وام ها و به گروی «رهن» گذاشتن ها کمک میکند یعنی از وفاداری خود از سرمایه گذاران احمق دریغ ویا مضایقه نمیکند [5] تا جایکه ثروت ها در باز توزیع به بالایی ها توزیع می‌گردد واز وجوه مالی برای پیشبرد پروگرام های اجتماعی کا سته میشود. دستمزدهای بخور و نمیر به صورت قانونی اعمال می‌شود، کارگران را به کمک عمومی ویا از راه وارد کردن فشار از سوی عامه متقاعد می‌کنند که در نهایت امر یارانه نقدی را به کارفرمایان خود بدهند. توسط کدهای و یا دستورالعمل های مالیاتی ثروتمندان را تشویق میکنند که به تریلیون ها دالر سرمایه ای شان را در بخش مسکن به ودیعه طور مصون و تضمین شده بگذارند، در حالی که توده های غیرقانونی ویا آنها یکه مردم آنها را به صفت نماینده ای خود انتخاب نکرده اند این اختلاف را تشکیل می‌دهند. در کنار آن برنامه های فدرال مانند "کاهش کمی"، پمپ پول آزاد به سیستم مالی. ریسک و زیان های ناشی از تخریب محیط زیست را برای ما محاسبه می‌نمایند در حالیکه حاکمیت قانون برای همه جنایتکاران شرکت متوقف میشود یا اصلاً در نظر گرفته نمیشود واز سوی هم تصمیمات اقتصادی عمده به طور گسترده ای از دولت های ملی به سایر نهادهای دیکتاتوری جهانی مهاجرت می‌کنند. صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی، پیشنهاد بزرگترین شرکت های را که پایه و اساس اتحاد امپریالیستی ایالات متحده هستند، در نظر می‌گیرد ویا به آن پیشنهادها توجه مینماید.

اما این تاریخ ویا پیشینه فرصتی از خود نیز دارد یعنی آن چیزی است که به آن می‌آید:

اشکال خصوصی مالکیت شرکتها "به سادگی یک داستان حقوقی است". الزامات اقتصادی شرکت مدرن، دیگر کنترل کامل آن خصوصی را توجیه نمی‌کند، زیرا "هنگامی که مالکیت رابه عنوان موجودی از دولت مشاهده می‌کنیم، حوزه خصوصی دیگر خصوصی تر از آن نمی‌شود" در این خصوص، تخفیف اموال دوباره شکل گرفت که در سپیده دم دوران سرمایه داری اتفاق افتاد یعنی وقتی که "مفهوم اموال جدا

از دولت بی معنی بود". *** [6]

بزرگترین شرکت‌ها در ادغام با دولت خود را به شکل جدیدی از اموال و ملکیت اجتماعی و عمومی تبدیل کرده‌اند. و آن اینکه این‌ها با ما مربوط است آنچه را که ما خواهیم بکار ببریم با ما تعلق دارد.

همه چیز زندگی می‌کنند و همه چیز می‌میرند. اما مهم‌ترین درس تاریخ سرمایه داری این است: که این نظام بذر تخریب خود را خود کاشته است.

انتقاد از نئولیبرالیسم به عنوان ناخودآگاه از بنیادگرایی بازار آزاد «FMF» ترویج آنچه که آنچه را که در نظر دارد به انتقاد دقیق مواجهه می‌سازد، و آن به این دلیل که سیستم فعلی سرمایه داری را اساساً همان سیستمی که در قرن نوزدهم وجود داشت آنرا میتوان تصور کرد. این نقد در فقدان از تفکر تاریخی است که برای حفظ فرهنگ مسلط در ایالات متحده ضروری است.

بنیادگرایی بازار آزاد نوعی استثنایی است. اگر اقتصاد فعلی اساساً همانند پیش از یک قرن پیش باشد، پس این در آن صورت واقعاً بی نظیر و بیرون از تاریخ - درست مثل آمریکا است. آیا اینطور نیست؟ آیا سرمایه داری یک تاریخ دارد یا نه؟ به طور کلی فقدان آگاهی تاریخی از جمله استثنایی‌گرایی مفهومی خود ساخته‌ای است که در قلب آمریکا قرار دارد. این داد و بیداد ما را به فکر کردن و عمل می‌اندازد. این انکار تاریخ، اسطوره‌های کارشناسی ارشد است، نه ما. قدرت شرکتی ابدی نیست بلکه تاریخی است. این نیز چیزی است که ما باید آنرا از بین ببریم - اما فقط اگر ما آن را انجام دهیم.

Notes.

[1] Harvey, A Brief History of Neoliberalism, p. 2.

[2] Harvey, p.69 Over time Harvey has tended to highlight the political not doctrinal aspects.

See [Neoliberalism as a Political Project](#)

[3] Naomi Klein, Shock Doctrine, p. 398-399.

[4] I borrow the idea of a public/private mix from the work of the under-appreciated New Left historian Martin Sklar see: [United States as a Developing Country](#). For more on Sklar look [here](#) or Jim Livingston's essay [here](#).

[5] Nomi Prins All The Presidents Bankers, see p. 372-375 for an account of the so-called Mexican bailout and the role of former Goldman-Sachs executive Robert Rubin in saving the bankers.

[6] Richard Moser, Autoworkers at Lordstown: Workplace Democracy and American Citizenship” in The World the 60s Made, p. 307 *Bell, The Coming of Post-industrial Society, p. 294. **Jennifer Nedelsky, Private Property and the Limits of American Constitutionalism, p. 263. ***Arthur Porter, Job Property Rights, p. 1.

(2019-01-18) با تقدیم سلامها